

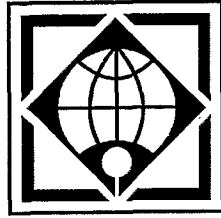
اسکن شد
تاریخ :
اپر اتور۔

۸۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۹۸۸

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی



IMAM KHOMEINI
INTERNATIONAL UNIVERSITY

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه ادبیات فارسی

پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

با عنوان :

طنز در شعر ملک الشعراء محمد تقی بهار

۱۳۸۶ / ۸ / ۲۵

استاد راهنما :

آقای دکتر رضا سمیع زاده

استناد مشاور :

آقای دکتر محمد حسین محمدی

دانشجو :

مهرداد محمدی

این اطلاعیه در آرکایو علمی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران ثبت گردید

بسمه تعالی

دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی

جلسه دفاع از پایان نامه آقای مهدی محمدی با عنوان: «طنز در شعر ملک الشعرا محمد تقی بهار»
در روز چهارشنبه تاریخ ۱۳۸۶/۴/۲۷ برگزار شد و مورد تایید هیات داوران قرار گرفت.

استاد راهنما: آقای دکتر رضا سمیع زاده

استاد مشاور: آقای دکتر محمد حسین محمدی

داور داخلی: آقای دکتر محمد شفیع صفاری

داور خارجی: آقای سید خلیل قافله باشی

۱۳۸۶ / ۱۱ / ۲۰

نماینده شورای تحصیلات تکمیلی: آقای دکتر سید اسماعیل قافله باشی



تقدیم به پدر و مادرم که اولین واژه ها را به من آموختند
همسرم ، همراه همیشگی ام
و دختر دردانه ام **پرنیان**

صفحه	عنوان
۱	چکیده
۳	مقدمه
	فصل اول
۵	بهار از تولد تا مرگ
۷	تولد
۱۲	تحصیلات
۱۴	اولین جرقه‌های شعر
۱۷	ازدواج اول
۱۷	مرگ ملک الشعرا صبوری
۲۱	انقلاب مشروطه
۲۳	تبعید به تهران
۲۵	تبعید به بجنورد
۲۶	ورود به مجلس
۲۶	انجمن ادبی دانشکده
۲۷	ازدواج دوباره
۳۰	کودتای ۱۲۹۹
۳۱	ترور ناکام
۳۲	تغییر سلطنت
۳۲	پایان حیات سیاسی
۳۴	زندان
۳۷	وزارت معارف
۳۹	مرگ
۴۰	تصویر باطنی بهار
۴۴	تصویر ظاهری بهار
۴۶	نمونه‌هایی از اسناد زندگی بهار
۵۳	سالشمار زندگی بهار
۶۰	آثار بهار
	فصل دوم
۷۳	بررسی شعر بهار
۷۴	تعریف شعر

۹۵	ادبیات معاصر.....
۱۰۱	دوره‌ی اول شعر بهار.....
۱۲۰	دوره‌ی دوم شعر بهار.....
۱۳۸	دوره‌ی سوم شعر بهار.....
۱۴۶	دوره‌ی چهارم شعر بهار.....
	فصل سوم
۱۵۱	طنز و گونه‌های آن.....
۱۵۵	هجو.....
۱۶۰	انواع هجو.....
۱۶۲	عناصر هجو.....
۱۶۶	جایگاه هجو در انواع ادبی.....
۱۶۷	خاستگاه هجو در شعر فارسی.....
۱۷۰	ویژگی‌های هجو قوی.....
۱۷۳	هجو در کلام منثور.....
۱۷۴	هجو و شرع.....
۱۷۷	تأثیر هجو.....
۱۸۵	هزل.....
۱۸۹	انگیزه‌های هزل.....
۱۹۳	جوابگویی.....
۱۹۴	نظیره.....
۱۹۵	نقیضه.....
۱۹۷	پارودی.....
۱۹۹	شعر اطعمه و البسه.....
۲۰۱	تزییق گویی.....
۲۰۶	تهکم.....
۲۰۹	شهر آشوب.....
۲۱۳	کار نامه.....
۲۱۵	فکاهه ، مطایبه ، لطیفه.....
۲۱۸	طنز.....
۲۲۵	طبقه بندی شاخه‌های شوخ طبعی.....
۲۳۰	طنز و انواع ادبی.....
۲۳۳	تفاوت طنز با هزل و هجو.....
۲۳۵	قالب‌های شعری طنز.....

۲۳۹ شیوه‌های طنز پردازی

۲۴۵ موضوعات طنز

۲۶۴ طنز در دوره‌ی مشروطه و بعد از آن

فصل چهارم

۲۷۳ طنز در شعر بهار

۲۷۹ طنز در جلد اول

۳۴۵ طنز در جلد دوم

چکیده

دوران زندگی بهار به چهار دوره قابل تقسیم است :

۱- قبل از مشروطه ، ۲- مشروطه ، ۳- دوران رضا شاهی ، ۴- خلع رضا شاه تا مرگ بهار تقریباً تمام ویژگی‌هایی که برای ادبیات ، خصوصاً شعر این چهار دوره می‌توان بر شمرد ، در شعر بهار نمود و جلوه دارد و همین دلیل یعنی تأثیر پذیری بهار از مسائل اجتماعی و حضور بهار در عرصه‌ی سیاست و اجتماع باعث شد تا بهار از شعر برای بیان اندیشه‌های سیاسی و گاه انتقادات سیاسی و اجتماعی بهره ببرد.

از جمله شیوه و روش‌هایی که بهار در نقدهای شخصی و اجتماعی استفاده کرده است ، طنز است . برای طنز گونه‌های مختلفی شمرده‌اند که عبارتند از :

۱- هجو : ۲- هزل ۳- نقیضه ۴- تزییق‌گویی ۵- شهر آشوب ۶- کارنامه ۷- فکاهه ۸- طنز نقطه‌ی اوج طنز نویسی در ادبیات فارسی ، دوره‌ی مشروطه است که شعر بهار علاوه بر برخورداری از تمام ویژگی‌های شعر دوران مشروطه خصوصاً از این گونه اشعار طنز آمیز مشحون است که در این تحقیق به طور کامل ارائه شده‌اند .

مقدمه

ملک‌الشعرا محمدتقی بهار در سال ۱۲۶۵ هجری شمسی در محله‌ی سرشور مشهد به دنیا آمد . در حدود ۱۸ سالگی پدر خود را که ملک‌الشعرا استان قدس رضوی بود از دست داد و به دلیل شایستگی و توانایی که از خود نشان داد عنوان پدر را به دست آورد . در همین سال‌ها اوضاع سیاسی کشور بسیار وخیم بود و روس و انگلیس هر کدام گوشه‌ای از این آب و خاک را به تصرف خود درآورده بودند و سعی می‌کردند هر چه بیشتر در دل حکومت نفوذ کنند و پادشاهان قاجار هم مانند بیشتر پادشاهان ایرانی غافل از میهن . به دلیل آشنایی روشنفکران با مفاهیم جدیدی مثل آزادی و دموکراسی ، ترجمه‌ی کتاب‌های غربی به فارسی ، گسترش روزنامه‌ها و علل و عوامل متعدد دیگر تحولی عمیق در نوع نگرش ایشان به هستی پدیدار آمد . آنها دیگر وابسته به حکومت نبودند و در بین مردم و آشنا با مشکلات ایشان زندگی می‌کردند . به دلیل همین وابسته نبودن به حکومت ، هرجایی که احساس می‌کردند حاکمان ضعف نشان می‌دهند و یا قصد دست‌درازی به منافع مردم را دارند به وسیله‌ی مهم‌ترین ابزار موجود یعنی شعر - که با وجود و روحیات ایرانی عجین بود - به مبارزه با بی‌عدالتی و وابستگی به اجانب و دست‌درازی به بیت‌المال می‌پرداختند .

گاه مستقیم به مبارزه با عاملان فساد می‌پرداختند و در شعرهای خود مستقیماً ایشان را مورد هجوم و حمله قرار می‌دادند و گاه غیر مستقیم و با استفاده از ابزار ایهام و دو پهلویی و صدها فنون شاعری دیگر به مبارزه می‌پرداختند . از جمله فونونی که به وسیله‌ی آن اقدام به رسوایی عمال ظلم می‌کردند ، استفاده از طنز بود . زبان طنز می‌توانست بیشتر و بهتر در بین مردم نفوذ کند و اندیشه‌ها و آرای ایشان را در بین طبقات مختلف جامعه گسترش دهد و از طرفی مجال بیان مشکلات و کاستی‌ها در آن بیشتر بود و درنهایت اینکه به دلیل شیرینی موجود در این شیوه کمتر از سوی مسئولین حکومتی مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند . مهمترین ابزاری که شاعران و نویسندگان روشنفکر و روشنفکران شاعر از ابتدای نهضت مشروطیت تا پایان این دوره یعنی حدود تاجگذاری و شروع دیکتاتوری رضا شاه پهلوی ، از آن بهره جستند همین ابزار طنز بود . یکی از بزرگترین ایشان هم محمدتقی بهار بود .

بی‌تردید بهار بزرگترین گوینده‌ی پارسی در چند قرن اخیر از تاریخ ادبیات ایران است و اگر بخواهیم سفینه‌ای از شعر سنتی صد سال اخیر ایران فراهم آوریم و از همه‌ی انواع شعر در آن نمونه نقل کنیم ؛ از طنز و وصف طبیعت تا سیاست و اخلاق ، بی‌تردید بهار در این میان بیشترین سهم را خواهد داشت و شاید در طول تاریخ ادبیات هیچ شاعری را مثل بهار نتوان یافت که دیوانش خود تاریخ منظوم دوران حیاتش باشد و تا این حد به شعر و زبان نیز تسلط داشته باشد .

بهار در قصیده سرایی شیوه‌ی شاعران خراسان را دنبال می‌کرد و در واقع نقطه‌ی پایان قصیده‌سرایی فارسی بود . ضمن رعایت هندسه و جمال‌شناسی قصیده ، اجتماعی‌ترین مضامین را در آنها نقل می‌کرد .

در این تحقیق سعی شده است یک بار زندگی بهار از ابتدا تا انتها و به صورت خلاصه و با استفاده از اسناد موجود و دیوان وی بررسی شود. سپس مهمترین اشعار بهار که نشانگر میزان توجه او به مسائل سیاسی - اجتماعی - تاریخی است ذکر و نقد شده است. در این میان به بررسی شعر ادبیات معاصر خصوصاً عصر بهار هم پرداخته شده است. در فصل دیگری به تفصیل درباره‌ی طنز و گونه‌های مختلف آن بحث شده، و نمونه‌هایی برای هر بحث آورده شده است.

پیشاپیش از محضر استادان ارجمند به دلیل به کار بردن برخی مفاهیم و کلمات که دور از ادب می‌نماید و ناچار به استفاده بودم، خصوصاً در بحث هزل و هجو پوزش می‌طلبم؛ چرا که رساله متن تحقیقی و علمی است و برای ادای مفاهیم و روشن شدن منظور چاره‌ای جز آن نداشتم.

در فصل پایانی نیز هر شعری از بهار که در دیوان دو جلدی وی - به اهتمام دخترش سرکار خانم چهرزاد بهار گردآمده - مضبوط بود و در آن از یکی از گونه‌های طنز بهره‌گیری شده بود به همراه مقدمه‌ای شامل علت سروده شدن آن، سال و فضای اجتماعی حاکم و نوع طنز به کار رفته در آن نقل گردید.

در ابتدای کار هراسم از این بود که نه خود طنز پردازم و نه سابقه‌ی تحقیق درباره‌ی طنز را دارم و ممکن است نتوانم از عهدی این کار برآیم. اما از همان روزهای نخست که موضوع پایان‌نامه در جلسه‌ی استادان محترم گروه زبان و ادبیات فارسی تصویب شد، شروع به کار کردم. راهنمایی‌های استاد بزرگواریم جناب آقای دکتر سمیع‌زاده خصوصاً در جلسات ابتدایی که چارچوب تحقیق و موضوع آن و منابع مختلف را نشان دادند بزرگترین کمک در به انجام رساندن این پایان‌نامه بود. و اگر نبود سعه‌ی صدر و بزرگواری ایشان و نکات باریک و دقیق در راهنمایی‌هایشان شاید این مختصر به پایان نمی‌رسید. استاد محترم مشاور جناب آقای دکتر محمدی با روی باز حتی در ساعات و اوقات خارج از دانشگاه و روزهای غیر موظف، پذیرای اینجانب بودند و نکات کلیدی و لازم را از حضور ایشان فراگرفتم که از هر دوی این بزرگواران نهایت تشکر و قدردانی را دارم.

لازم است از دو استاد گرانقدر آقایان دکتر علی‌اصغر حلبی و دکتر حسین بهزادی اندوهجردی که هم فضل تقدم و هم تقدم فضل در تحقیق درباره‌ی طنز دارند تشکر کنم. چرا که هم در دوره‌ی تحصیلی لیسانس و هم در تحریر این تحقیق از آثار و محضر هر دو بزرگواری نهایت استفاده را برده‌ام و گاه‌گاه نیز از کتابخانه‌ی شخصی ایشان بهره گرفته‌ام.

به رسم ادب از دکتر شفیعی کدکنی نیز قدردانی می‌کنم، چرا که هم تقریرات شفاهی ایشان و هم کتب مختلف ایشان در هر باب همیشه منبع و مأخذ اینجانب بوده است.

از دوست عزیزم سید محمد فریزاد دانشجوی رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی که زحمت یافتن و ترجمه‌ی منابع انگلیسی را کشیدند نیز سپاسگزارم.

فصل اول

بهار از تولد تا مرگ

شرح حال بهار

نوشتن شرح حال و زندگی نامه برای دو گروه از بزرگان و شاعران سخت است. خصوصاً اگر ایشان از مشاهیر دوره‌ی خود و یا طول تاریخ باشند. دسته‌ی اول کسانی که اطلاعات زیادی از زندگی آنان در دست نیست و به ناچار باید در میان دیوان اشعار و کتاب هایشان یا در میان اشعار و نوشته‌های معاصرین و اطرافیان آنان و یا احتمالاً در میان تذکره‌ها، به جستجو پرداخت، که این امر خالی از اشکال نیست؛ چرا که پیدا کردن نسخه‌های منقح و اصیل کار سختی است و از طرفی اگر خدای ناکرده شاعر مرید و یا مریدانی هم داشته باشد یا احتمالاً کرامت کوچکی هم از وی سر زده باشد، دیگر جدا کردن افسانه‌ها، قصه‌ها و داستان پردازی‌ها از واقعیت تقریباً کاری است غیر ممکن. دسته‌ی دوم کسانی که اطلاعات زیادی از وضعیت زندگی، تاریخ، اوضاع سیاسی و اجتماعی، آثار و... از ایشان در دست باشد و یا کتب و مقالات بی شماری درباره‌ی آن‌ها نوشته باشند؛ مشکل اینجا خواهد بود که چه باید نوشت و چگونه باید نوشت و از چه منظری باید دید و وارد شد که دیگران ندیده و ننوشته باشند.

مرحوم ملک‌الشعرا بهار از دسته‌ی دوم است. با توجه به نزدیکی دوران زندگی بهار به زمان ما و موجود بودن اسناد تاریخی و اشعار اصیل از وی؛ کتب و مقالات گوناگون از جانب بزرگان ادبیات، برادر، فرزندان، دوستان و شاگردان وی نوشته شده است که این امر ارائه کارهای تحقیقی جدید را با مشکل مواجه می‌کند.

در هر حال در این شرح حال یا زندگی نامه از ملک‌الشعرا بهار سعی شده است به مواردی اشاره شود که کمتر از سوی بزرگان اشاره شده است و دیگر اینکه شناخت بیشتری از شخصیت بهار برایمان حاصل کند، و آخر شرایط سیاسی و اجتماعی دوران وی را برای ما روشن تر کند؛ تا در رسیدن به اهداف این تحقیق از آن بهره ببریم.

بهار، تولد تا مرگ

« دوران اخیر همواره با دگرگونی‌ها و تازگی‌هایی روبرو بوده است که خواه‌ناخواه اندیشه‌های سیاسی شاعرانه را نیز دگرگون کرده ، جنبش‌های ملی و بیداری سیاسی صد ساله‌ی اخیر و رستاخیز مشرق زمین طبع‌ها را متمایل به موضوع‌های سیاسی و اجتماعی کرده و باب تازه‌ای در ادبیات ما گشود . توجه به سرنوشت جامعه ، استقلال سیاسی ، آزادی و عدالت اجتماعی ، جای‌گزین پند و اندرز و ارشادهای عرفانی گردید . « سپهر غدار » و « فلک کژمدار » اندک اندک جای خود را به حکام ستم پیشه و دیوانیان خودکام و بیگانگان سود طلب دادند . خلاصه آنکه عده‌ای از گویندگان ما آگاهی یافتند که بسیاری از شوربختی‌های مردم ریشه‌ای خاکی دارد و علل آن را باید در همین « دنیای دون » شناخت و چاره‌جویی کرد ، گرنامه‌ترین این شاعران ملک‌الشعرا بهار بود . »

(به یاد دهمین سال مرگ ملک‌الشعرا بهار / دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن ، پیام نوین)

« بهار بی‌تردید ، بزرگ‌ترین گوینده‌ی پارسی در چند قرن اخیر از تاریخ ادبی ایران است . او نه تنها شاعری زبان آور و بلند اندیشه ، بلکه در همان حال محقق بزرگ ، نویسنده‌ای فعال و استادی لایق و روزنامه‌نگاری مبتکر و پر ارزش بود . فعالیت ممتد ادبی وی که از نخستین سال های جوانی آغاز شد ، نزدیک به نیم قرن امتداد داشت و در تمام این مدت طولانی با نتایج بسیار سودمند همراه بود . او مسلماً یکی از ارکان تکامل و تحول صوری و معنوی نظم و نثر دوران معاصر است . » (کنج سخن ، ج ۳ صص ۳۲۷ و ۳۲۸)

اگر بخواهیم سفینه‌ای از شعر سنتی صد سال اخیر ایران فراهم بیاوریم و از همه‌ی انواع شعر در آن نمونه بیاوریم ؛ از طنز اجتماعی و وصف طبیعت تا سیاست و اخلاق و وطنیات و حتی اخوانیات و دیگر نمونه‌ها از قبیل شعرهای ساده‌ی تعلیمی برای کودکان و نوجوانان و تصنیف‌های سیاسی و ... تصور من بر آن است که سهم بهار بیش از هر کس دیگری است . « (شعر بهار - محمدرضا شفیعی ، آینده)

تولد

محمدتقی که بعدها لقب نقه‌الکتاب و سپس لقب ملک‌الشعرا بهار را گرفت و در عام و خاص به ملک شهرت یافت ، در سال ۱۲۶۵ هـ . ش (برابر با سال ۱۳۰۴ هـ . ق / ۱۸۸۶ م) در محله « سرشور » شهر مشهد به دنیا آمد . خود وی درباره‌ی تاریخ ولادتش اینگونه می‌نویسد :

« در سال ۱۳۰۴ هجری قمری ماه ربیع الاول شب سیزدهم ، در مشهد که از شهرهای خراسان است به دنیا آمدم » (دیوان اشعار ، به اهتمام چهارزاد بهار ، مقدمه)


ظاهراً شادی حاصل از تولد نوزاد چند ساعتی بیشتر دوام نمی‌آورد چرا که پدر بزرگ محمدتقی با مراجعه به منجم خبر تلخی می‌آورد و آن تربیت ناپذیری فرزند تازه متولد شده است .

چنانکه خود می گوید : « شبی که من متولد شده ام ، شب سیزدهم بوده است . دیگر نمی دانم
 قمر در کجا ، و زحل در چه حالت ، و مریخ در کدام قران بوده ، فقط شب سیزدهم بودن آن شب را ،
 مادرم با آرامی تأسفناکی بعد از تعقیب یکی از نمازهایش به من گفته بود : تولد تو در شب سیزدهم
 ماه ... به دنیا آمدی ، و پدر بزرگت به نجوم مراجعه نموده و معلوم شد فرزندی که درین شب به دنیا
 آید تربیت پذیر نیست پدرم می گفت : تو ذوق و هوش خوبی داری ولی یک کارت می شود ...
 مادرم می گفت - اما آهسته - : این همان حرف آقا است ، یک چیزی کم دارد ... پدرم منکر بود و
 می گفت : نه بلکه یک چیزی زیاد دارد و آن معلوم نیست چیست . « (قلب شاعر محمدتقی بهار - نوبهار)

اگر تربیت را کنار آمدن با روزگار و تسلیم شدن به جریان زندگی بدانیم هرگز تربیت نشد و در
 طول ۶۶ سال حیات خود همواره سعی در تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی روزگار خود داشت و سر
 تسلیم در برابر هیچ کس فرود نیاورد .

پدرش « محمد کاظم صبوری » و مادرش « سکینه خانم » نام داشتند . مشخصات
 شناسنامه ای بهار در پرونده استخدامی وی در دانشگاه ادبیات به صورت ذیل ثبت شده است :

تاریخ: _____



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

سواد: نمره: مورخه: وزارت: که اصل آن نمره: ثبت شد

تاریخ ثبت: ۱۳۹۵ هـ ق
 محل صدور: تهران

تاریخ صدور: روز پنجشنبه ۱۱ آذر سال ۱۳۹۵ هـ ق
 شماره: ۳۷۷۶

آقای محمد تقی بهار در روز ۱۱ آذر سال ۱۳۹۵ هـ ق در شهر تهران متولد شده است.
 در اردستان به مردم عامیانه خوانده می شود در ولایت کردستان شهر طبرستان متولد شده است.
 طبقه: غیرتاریخ در روز ۱۱ آذر سال ۱۳۹۵ هـ ق - در تاریخ ۱۳۹۱ - ۱۳۹۰ هـ ق
 در اردستان و شهرستان اردستان متولد شده است.
 امضاء: محمد تقی بهار - محل صدور: تهران - ۱۳۹۵ هـ ق
 دفتر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

۱۳۹۵/۴/۱۹

آقای محمد تقی ملک الشعرا بهار که پدر او موسوم به میرزا کاظم ملک الشعراء متخلص به صبوری مرحوم و مادر او مسماه به مرحومه حاجیه خانم سکینه خانم است و در ولایت طهران ، شهر تهران ، محله دولت ، کوچه جنب باغ مخابراتدوله ، دروازه دولت ساکن است . در تاریخ هزار و دویست و شصت و پنج در شهر مشهد تولد یافته است .

(اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران ، ج ۲ - ص ۲۴)

پدران محمد تقی بهار اصلاً کاشانی بوده‌اند که بعدها به مشهد مهاجرت کرده و در آنجا اقامت گزیده‌اند . «پدرم حاج میرزا محمدکاظم ، متخلص به صبوری و ملقب به ملک‌الشعراء ابن محمدباقر کاشانی کدخدای صنف شعر بافان مشهد و او پسر حاج عبدالقدیر خراباف ساکن کاشان بوده است . جدّ من در جوانی از کاشان به خراسان رفته و در شهر مشهد ساکن آمده و پدرم در آنجا زاده شده است . « (دیوان اشعار - بهار ، چهارزاد بهار ، مقدمه)

صبوری حرفه پدر را مانند برادرانش دنبال نکرد و در مشهد به تحصیل علوم ادبی - عربی و زبان فرانسه و فقه و حکمت پرداخت و در زمان خود از فضایی مشهور به شمار می‌آمد . در روز عید فطر ۱۲۸۴ قمری در سن بیست و هشت سالگی در حضور والی خراسان و نایب‌التولیه‌ی آستان قدس رضوی ، قصیده‌ی مرسوم عید را قرائت کرد و در حدود دو سال بعد فرمان ملک‌الشعرا بی خود را که از سوی ناصرالدین شاه صادر شده بود دریافت کرد . صبوری از میان سبک‌های شعر فارسی به سبک خراسانی روی آورده بود ، و در قصیده سرایی و غزل استاد بود .

بهار پدر خود را مردی عالم ، ادیب ، منیع‌الطبع ، آزادی‌خواه و البته گاهی عصبانی معرفی می‌کند :

« پدرم غالب اوقات که به خانه می‌آمد ، می‌نشست و با ما صحبت‌های علمی و ادبی می‌کرد و دارای این عقیده نبود که با زن و فرزند نباید صحبت کرد . با ما صحبت می‌کرد و صحبت‌های او بر مدارج معلومات مادرم و من می‌افزود . . . خیلی از حکایات عرب و شعرهای فارسی و عربی است که من از طفولیت در بین صحبت‌های پدرم شنیده و هنوز فراموش نکرده‌ام . . . از روزی که ترجمه‌ی نوشته‌های ادیب معروف فرانسوی - الکساندر دوما - در ایران منتشر شد ، پدرم آن‌ها را به دست آورده و شب‌ها شروع می‌کرد به بلند خواندن . وقتی هم که خسته می‌شد به مادرم می‌داد ، او هم قدری می‌خواند . « (همان ، مقدمه)

« اخلاق پدرم بوی مناعت و آزادی طلبی می‌داد . و اگر تا دوران مشروطیت ایران زنده بود می‌توانستم بگویم که چه می‌کرد . « (همان ، مقدمه)

« در کودکی و حتی جوانی دچار یک پدر عصبانی گردیده و لذت فرزندگی و آزادی به من حرام شده ». (قلب شاعر- محمدتقی بهار - نوبهار)

پدر بهار در سال ۱۳۲۲ هـ. ق و در وبایی که در خراسان گسترش پیدا کرد فوت نمود. اما مادر بهار حاجیه سکینه خانم از خانواده‌ای اصیل و از مسیحیان قفقاز بوده و همسر دوم ملک‌الشعرا صبوری

« مادر بهار از یک خانواده‌ی تاجر و اصیل گرجستان و از نژاد مسیحیان قفقاز بوده است که در جنگ‌های روس و ایران با جمعی دیگر به وسیله‌ی عباس میرزا نایب‌السلطنه به اسارت به ایران آورده شده و به دین اسلام درآمده بود » (دیوان محمدتقی بهار - ملک‌زاده - محمد - مقدمه)

مادر بهار زنی با سواد بوده است و این از آن جهت که در آن زمان کمتر زنی سواد خواندن و نوشتن داشته است جالب است. چنانکه پیش از این نیز اشاره شد صبوری کتاب‌های تازه منتشر شده را به خانه می‌آورد و برای زن و فرزندان می‌خواند و هر وقت خسته می‌شد این مسؤولیت به عهده‌ی مادر بهار می‌افتاد. بهار در نامه‌ای که به سودابه بهار (همسرش) نوشته مادر خود را زنی فاضله و حق پرست توصیف می‌کند.

« حیات من در یک فامیل خوش اخلاق و متدین بود و در دامان مادر فاضله و حق پرستی تربیت شدم ». « نامه‌های بهار، ص ۴۲)

مادر بهار در سال ۱۳۲۶ قمری در مشهد درگذشت. وی هنگام مرگ علاوه بر بهار دو پسر دیگر به نام‌های محمد ملک زاده و موسی بهار و نیز یک دختر به نام عدرا ملقب به ملک‌زاده خانم داشت.

بهار خود را از خانواده‌ای با اخلاق و با تقوی و با فکر و با انصاف معرفی می‌کند که الحق هم از شواهد و قراین برمی‌آید که این خانواده، خانواده‌ای اهل علم و دین و اخلاق و ادب و شعر بوده‌اند و تولد در این خانواده به علاوه‌ی هوش و استعداد می‌تواند انسانی اهل فکر و تحقیق به بار آورد.

بهار در نامه‌ای به همسرش «سودابه بهار» خانواده‌اش را اینگونه توصیف می‌کند:

« من در یک خانواده خلیق و با تقوایی تربیت شده‌ام. اگر مادر و خواهر مرا که در خراسانند و خواهند آمد ببینید. خواهید دانست که با چه مردمان خلیق و با فکر و انصافی وصلت کرده‌اید. » (نامه‌های بهار - ص ۴۵ و ۴۶)

از دوران کودکی به گل و نقاشی علاقه داشت، علاقه‌ی به گل را از پدرش به ارث برده بوده چرا که پدر هم به پرورش گل علاقه‌مند بود.

« پدرم گل‌باز بود و من گلچین. یکبار به جرم چیدن یک بوته‌ی کوچک از زمین در همان ایام بچگی، از پدرم کتک خوردم و بعد از آن دست به گل نمی‌زدم. بهترین تعارفی که مرا در اوان

صباوت ، خشنود و شاد می نمود گل بود ؛ خاله‌ای داشتم که در خانه‌ی آنها گل یاس و گل زنبق بسیار بود . او گاهی از آنها چیده ، برای من می آورد و گاهی که من می رفتم ، از آن گل‌ها به من می داد . من آن زن را خاله‌ی گلدار نام نهاده بودم « (دیوان بهار، مهرداد بهار - دیباچه)

بهار این علاقه را به گل تا آخرین ساعات حیاتش حفظ کرد و همیشه در اتاقی که زندگی و کار می کرد گل و گلدان نگه می داشت .

موسم نوبهار خانه‌ی من	هست از انبوه گل یکی گلشن
هر گل طرفه‌ای که دیدستم	یا به نزد کسی شنیدستم،
جا به جا گشته و زده پیوند	به طریقی که ذوق کرده پسند
هر کجا بوده میوه‌ای خوشخوار	کشته در باغ و آمده‌است به بار
<u>تخم گل خواسته نه ز راه دراز</u>	کشته و هر طرف نشانده پیاز
طرح‌هایی نوانو افکنده	هر یکی را به لونی آکنده
گلبنان را نموده پیرایش	تا کها را بداده پَرگاوِش
زلف شمشاد را به شانه زده	رسته در رسته صاف و راست چده
مهر مه مبلغی هزینه کند	هر طرف نو گلی خزینه کند . . .

(دیوان - چهارزاد بهار - ج ۲ ص ۶۹ و ۷۰)

« او به گل و باغ سخت علاقه‌مند بود . شب‌بوها و رزها گل‌های مورد علاقه‌اش بودند و نرگس‌هایی که لای پنبه و در گلدان‌های شیشه‌ای بلند در اطاق رو به آفتابش رشد می کردند و گل می دادند ، گل محبوب نوروزیش بودند « (بهار و خانه و خانواده ، مهرداد بهار)

ظاهراً علاقه به گل و علاقه به شعر و شاعری و دانستن هر چه بیشتر و از طرفی تنبیه فرزند به دلیل دست‌درازی به باغچه در خانواده بهار موروثی شده بود مهرداد بهار خاطره‌ای از پدر نقل می کند :

« یک بار در دوران کودکی ، به فکر افتادم تا لوییایی چند در باغچه‌ای بکارم ، پایشان چوبی بزنم تا بر چوب‌ها بیچند و سپس چوب‌ها را به یکدیگر نخ کشی کنم تا سرانجام چفته‌ای از چوب‌ها و نخ‌ها پدید آید و لوییایی سبز آن‌ها را بپوشانند و قد برافرازند . گمان می کردم پدر هم از ذوق من خوشش خواهد آمد . با این رویاها باغچه‌ای را در کنجی از باغ بیل زدم و دیدم مقداری پیاز در آنجا چال کرده‌اند . پیازها را کندم و به کناری ریختم و لوییها را کاشتم . در پی این واقعه که معرف نهایت عشق من به گل و گیاه بود ، چنان کتکی از پدر خوردم و چنان خشمی در چشمانش دیدم که هرگز فراموش نخواهم کرد . سبب این بود که آن پیازها ، پیازهای مریم پرپری بود که به تازگی برای پدر آورده بودند و من آنها را نابود کرده بودم ! « (همان)

علاوه بر این‌ها بهار از دوران کودکی به نقاشی هم علاقمند بود به تصاویر کتاب‌ها با دقت نگاه می‌کرد و سعی می‌کرد چهره‌ها را بکشد هر جا هم صفحه‌ای خالی پیدا می‌کرد، آن را از طرح‌ها و نقش‌های خود بی‌نصیب نمی‌گذاشت.

در نقاشی هم « ذوق مفرطی داشتم: کتاب‌هایی را که دارای تصاویر بود، یگانه مونس من بود و غالب اوقات، آن‌ها را بدون فهم عبارت، ورق زده از دیدن تصاویرشان خوش وقت می‌شدم. رفته رفته این مطالعات پی در پی باعث شد که خود قلم بر گرفته در پشت کتب و روی صفحات کاغذ، حتی روی اوراق قیمتی پدرم و هرچه به دستم می‌افتاد، نقاشی می‌کردم. روزی سر مِخْبَرِه [= جای مرکب تحریر] پدرم رفتم. خانه خالی بود. قلم و دوات را برداشته، صفحه‌ی کاغذ بزرگی را که طومار وار لوله شده بود، باز کردم. مَهر بزرگی به کاغذ خورده بود. مدتی روی خطوط آن مَهر را قلم بردم و کپی‌های آن را برداشتم. سپس در حواشی آن چند شکل اسب و آدم کشیدم، و خلاصه، آن صفحه‌ی بزرگ را به کلی خراب کردم. ناگاه مادرم درآمد. فریادی به من زد. آن را از من گرفت و با عجله‌ی تمام لوله کرده، در صندوق نهاده و در آن را قفل زد. بعدها که بزرگتر شدم، مادرم گفت: می‌دانی که آن روز چه کردی؟ گفتم: چه بوده است؟ گفت: آن کاغذ، فرمان منصب و مواجب پدرت بود و آن مَهر ناصرالدین شاه بود که تو روی آن را سیاه کردی. من از این کار بی‌اندازه نادم شدم، چه یقین کردم که دیگر پدرم لقب و مواجب نخواهد داشت. اتفاقاً هیچ‌گاه احتیاجی به ارائه فرمان ملوکانه نیفتاد و رفته رفته وحشت من زایل گشت. » (دیوان بهار، مهرداد بهار - دیباچه - هشت)

بهار خود را علاقه‌مند به نقاشی و نقاشی به سبک پرسپکتیو (چشم انداز مناظر: Perspective) می‌داند و با بدبینی علت عدم جلوگیری خانواده‌اش از نقاشی کردن را به رغم منع شریعت و دیانت، ناامیدی ایشان از تربیت کودک می‌داند.

« مثل اینکه پدر و مادرم بعد از حرف منجم و یقین بر حتمی بودن مقررات سماوی درباره (زاییده شب سیزدهم) وی را معذور داشته بودند، و حتی از اینکه او شعر می‌گوید یا نقاشی را خودش از روی گراورهای جراید فرنگ به سبک جدید یاد گرفته و « پرسپکتیو » را بدون استاد بلد شده است تعجب نمی‌کردند. زیرا همه‌ی اینها را بازی و عاریتی و موقتی دانسته به قدری مایوس بودند که حتی از نقاشی هم وی را به حکم دیانت منع نمی‌کردند. » (قلب شاعر، پیشین)

تحصیلات بهار

بهار درس خواندن را از پنج سالگی از مکتب خانه زنانه که معلمش زن عمویش بوده آغاز کرد. هوش و استعداد او در فراگیری علوم بی‌نظیر بود. قرآن مجید و کتاب‌های فارسی را می‌آموزد.

« از سن پنج سالگی مرا به مکتب زنانه فرستادند. معلمه‌ی من زن عمویم بود و یک دختر و پسر دیگر هم با من هم مکتب بودند. « عمه جزء » که از کتب ابتدایی قدیم بود، یا قرآن را در چند

ماه خوانده و خلاصه یک سال در آنجا ماندم . و فارسی خوان شده بودم (از زن عموی خودم ممنونم که به جز درس سطحی ، دیگر درس عقاید به من یاد نداد و کله‌ی مرا از بچگی به موهومات مضحکه عادت نداد .) « . (دیوان اشعار بهار - چهرزاد بهار ، مقدمه)

بعد از آن ، به مکتب‌خانه‌ی دیگری که پسرانه بود رفت و حدود شش ماه در این مکتب‌خانه جدید تحصیل کرد .

« چیزی که خواندم چند کتاب فارسی بود که مفیدتر از همه‌ی آنها کتاب نامه‌ی خسروان ، تألیف جلال‌الدین میرزا ، پسر فتحعلی شاه بود که برای قوه‌ی فارسی من بهترین سرمشق شده زیرا کتاب مزبور با کلمات مقدس پارسی نوشته شده و از آرایش به زبان عربی منزّه است .

شش سالم نشده بود که از آن مکتب بیرون آمده برای خواندن مقدمات عربی به مکتب دیگری رفتم . در اینجا من درس‌هایم کمی مشکل‌تر بود ، و هوش و گوشم نیز بیشتر باز شده بود . «

(همان)

در هفت سالگی پیش پدرش یک دوره شاهنامه فردوسی می‌خواند که حتماً زمینه‌سازمناسبی برای آشنایی وی با شعر راستین و گذشته‌ی ایران می‌گردد و بعد از وی به پسرش مهرداد منتقل می‌شود تا یکی از بزرگترین چهره‌های اسطوره‌شناسی ایران طلوع کند .

« معانی مشکله‌ی آن را پدرم به من می‌فهمانید و این کتاب به طبع و ذوق من در فارسی و لغت و تاریخ ایران ، کمک بی‌نظیری کرد که هیچ وقت فواید آن را از خاطر نمی‌توانم برد . « (همان)

بهار از محضر استادان دیگر در مشهد بهره‌مند شد و هر روز علاقه‌ی وی به آموختن فزونی می‌گرفت این میل و علاقه‌ی به آموختن تا همیشه در بهار بود و به موضوع خاصی هم محدود نمی‌شد . کافی بود چیزی ارزش آموختن داشته باشد . بهار تا پایان عمر به دو چیز عشق می‌ورزید یکی طبیعت و دیگری کتاب و شاید به پیروی از حافظ که فرمود :

دو یار زیرک و از باده‌ی کهن دو منی فراغتی و کتابی و گوشه‌ی چمنی
این چند بیت را سروده باشد :

« مردمان را بسی هوا به سر است
که نشینم به باغ بر لب آب
هوس من بدین دو مختصر است
که به گل بنگرم گه به کتاب
یار من دفتر و کتاب من است
شاخ گل ساغر شراب من است

(همان ، ج ۲ ص ۷۰)

« عشق و ولع او به دانستن ، به شناختن و آشنایی با هر چیز نو ، به ارث به ما بچه‌ها هم رسیده است . او با عقاید داروین در جوانی آشنا شده بود و این عقاید عمیقاً بر اندیشه‌ی وی اثر گذاشته بود . او جزء معدود استادانی بود که نزد « هرتسفلد » به تحصیل زبان پارسی میانه پرداخته

بودند . او ترجمه‌های شادروان پور داوود را از اوستا تماماً خوانده بود و گاه با متن اوستایی پهلویش مقایسه کرده بود . او حتی وقتی دید که من با آثار مکتبی چپ آشنا شده‌ام ، با همه‌ی بیماری که داشت ، بسیاری از آثار این مکتب را که در دسترس من بود ، گرفت و خواند . دانستن و شناختن و نه الزاماً باور کردن و مؤمن بودن در سرشت او بود و به ما نیز این شوق و ولع را منتقل می‌ساخت . « بهار و خانه و خانواده ، مهرداد بهار)

بهار علاوه بر شعر و ادبیات و نقد ادبی با آثار و تفکرات « مارکس » و « لیبکنخت » و « بیکن » آشنایی پیدا می‌کند . کتب و مقالات آنها را می‌خواند و در مقاله‌ی قلب شاعر به رفیق خیالی خود می‌گوید :

« برو کتاب‌های « مونتسکیو » و « گوستاو لوبون » را بخوان و تکرار کن ، آن وقت بیا پیش من تا اصول کاری « مارکس » و « لیبکنخت » و « بیکن » را برایت بخوانم ، آن وقت اگر دارای سینه باز و هوش قوی و قریحه خدادادی هستی ، برو فکر کن ، ببین هیچ چیز می‌فهمی ؟ » (قلب شاعر ، پیشین)

بهار همواره سخن مقتدای خود « میاسای ز آموختن یک زمان » را پیش چشم داشت و تا پایان عمر مشغول مطالعه و یادگیری بود . بهار جز این که خوب مطالعه می‌کرده و کتب دیوان و اشعار را به دقت مورد بررسی قرار می‌داده به دنیای اطراف خود هم خوب نگاه می‌کرده و نه تنها منابع اطلاعاتی اش کتاب‌ها و دواوین شعری است از دیده‌ها و حرکات اطرافیان نیز چیز می‌آموخته . خود می‌گوید :

« درست یاد دارم نصایحی که عمداً و با مواظبت در مواقع تربیت یا در درس به من می‌گفتند جز مانند تأثیر اشعاری که در کتاب‌ها می‌خواندم در من اثری نمی‌بخشید ، ولی مکالمات ساده و طبیعی و حرکات خصوصی مربیان زیادتر در قلب من تأثیر کرده ، و بالاخره از این همه مراقبت‌ها هر آنچه دلم خواسته قبول کرده و هر آنچه قلب و روحم نخواست است ، بعد از چند دفعه امتحان به سهولت یا به ورزش و سعی دور انداخته‌ام . » (همان)

اولین جرقه‌های شعر

بزرگ شدن در خانواده‌ای اهل علم و ادب و خواندن شاهنامه‌ی فردوسی نزد پدر و نبوغ و استعداد ذاتی باعث شد تا در هفت سالگی اولین شعرش را بسراید .

« من از هفت سالگی به شعر گفتن مشغول شدم . یکی خواندن شاهنامه ، دیگر کتاب صد کلمه از آثار نظمی رشید وطواط ، در مکتب ، تحرک قریحه شعری مرا باعث آمد . شعر اولم این بود که گفته و در حاشیه شاهنامه نوشته بودم . پدرم بدید و ده پول سیاه به من جایزه داد :

تہمتن بپوشید بیر بیان بیامد به میدان چو شیر ژیان
(دیوان بهار - به اهتمام چهرزاد بهار)